

شناخت‌شناسی سازمانی

رحمت‌الله قلی‌پور*

معرفت‌شناسی (شناخت‌شناسی) از مباحث مهم هر علمی است که به ماهیت علم و چگونگی حصول شناخت آن می‌پردازد. شناخت‌شناسی در جست‌وجوی دانش یک علم بوده و اعتبار و ارزش آن را بررسی می‌کند. در شناخت‌شناسی به شناخت انواع معرفت انسانی و مبادی آن پرداخته می‌شود و ملاک و معیار هر شناختی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

در این مقاله سعی شده است با ارایه تعریفی از شناخت‌شناسی و بررسی سیر تطور آن در دوره‌های مختلف تاریخی، به تجزیه و تحلیل آن در علم مدیریت و سازمان پرداخته و مبنای شناخت‌شناسی سازمان و مبنای شناختی بعضی از نظریه‌پردازان علم مدیریت و سازمان معرفی گردد.

واژگان کلیدی: شناخت‌شناسی، ملاک و معیار شناخت، ارزش شناخت، عینیت‌گرایان و ذهنیت‌گرایان، شناخت‌گرایان و ارتباط‌گرایان، پدیدارشناسان، سیستم خودتولید و خود مرجعی.

مقدمه

شناخت‌شناسی^۱ از مباحث بنیادین علم است که سابقه‌ای دیرینه دارد. از زمانی که انسان به خطاهای موجود در شناخت و نیز خطاهای مختلف در علوم و مکاتب پی برد، این بحث نیز مطرح گردید که از کجا مطمئن باشیم که علوم عاری از خطا نیست؛ از کجا بدانیم در چه علمی به واقع رسیده‌ایم و در چه علمی به واقع دست نیافته‌ایم و یا این که اصلاً چرا گرفتار خطا می‌شویم.

این پرسش‌ها پیوسته ذهن گروه‌هایی نظیر سوفسطائیان و یا اندیشمندانی مانند سقراط، افلاطون و ارسطو را به خود مشغول کرده بود و در پاسخ به این سؤال‌ها بود که مباحث شناخت‌شناسی شکل گرفت.

جایگاه مباحث شناخت‌شناسی در غرب تا قبل از رنسانس، به طور ضمنی در فلسفه بود و از علوم مستقل به حساب نمی‌آمد. اما بعد از رنسانس و با پیدایش موج شک‌گرایی، فلسفه شناخت به صورت یکی از مباحث مهم در کتاب‌های فلسفی غرب درآمد و به طور مشخص این علم در اروپا از قرن ۱۹ به بعد در آثار «فرانسیس بیکن» و نیز آثار برخی از فیلسوفان هم‌عصر او به صورت مستقل مطرح گردید. هم‌چنین فیلسوفانی چون دکارت، کانت، لایب‌نیتز و جان لاک در انگلستان به بررسی آن پرداختند. برخی از فیلسوفان غربی در اهمیت این بحث گفته‌اند: فلسفه، هستی‌شناسی^۲ نیست، بلکه شناخت‌شناسی است، و حتی برخی از اندیشمندان، شناخت‌شناسی، که روزی شاخه‌ای از مباحث فلسفی به شمار می‌آمده، را مادر مسایل فلسفی به حساب آورده‌اند. در فلسفه اسلامی نیز این بحث تا زمان ملاصدرا به طور جدی مطرح نشده بود و بسیاری از مسایل آن در مباحث مختلف فلسفه اسلامی مورد بحث قرار گرفت، از جمله در مسایل مربوط به «نفس»، «معرفة النفس» و «تجدد نفس»، تا جایی که علم و ادراک را جزء «معرفة النفس» دانسته‌اند. علت این‌که در سده‌های اخیر، شناخت‌شناسی اهمیت بسزایی پیدا کرده را باید در نقش بنیادی‌ای که در شناخت علم و دانش نهفته

1. Epistemology.

2. Ontology.

است جست‌وجو نمود؛ به این معنا که شناخت‌شناسی، پایه‌های علم و نظریه را مشخص ساخته و به هر یک وزن و اعتباری خاص می‌بخشد. از این رو، ضروری است در هر علمی نسبت به ماهیت آن معرفتی حاصل شود و درستی یا نادرستی آن مشخص گردد. علم سازمان و تئوری‌های مربوط به آن نیز از این قاعده مستثنا نیست. از این رو، به موازات شکل‌گیری نظریه‌های سازمان، مباحثی در مورد ماهیت تئوری‌ها و شناخت آن‌ها مطرح گردیده است.

در این مقاله، در راستای مباحث یاد شده، ابتدا به بررسی شناخت و شناخت‌شناسی خواهیم پرداخت و سپس شناخت‌شناسی سازمان و مدیریت و موضوعات مرتبط با آن را مورد بحث و بررسی قرار خواهیم داد.

انواع و منابع شناخت

شناخت، پویش بازتاب و بازسازی واقعیت در اندیشه انسانی است که به وسیله قوانین تکامل اجتماعی مشروط می‌شود و به صورت جدایی‌ناپذیر با کنش اجتماعی پیوند دارد. در تعریفی دیگر، شناخت، انعکاس اشیا و پدیده‌های جهان مادی و ویژگی‌های روابط و مناسبت‌های آن‌ها در ذهن انسان، معرفی شده است (ابراهیمیان، ۱۳۷۲، ص ۳۹). به عبارتی دیگر، شناخت عبارت است از تبدیل واقعیت‌های خارجی به حقیقت‌های ذهن و انعکاس آن‌ها در آینه فکر به صورتی که هست.

شناخت در دو مرحله کسب می‌شود؛ مرحله شناخت حسی و مرحله شناخت منطقی. در مرحله شناخت حسی، انسان به شناخت جنبه‌های بیرونی پدیده‌ها دست می‌یابد، و در مرحله شناخت منطقی، به ماهیت درونی پدیده‌ها و قوانین تکامل آن‌ها پی می‌برد (فورت، ۱۳۵۵، ص ۵).

تقسیم‌بندی‌های مختلفی برای شناخت ارایه شده است؛ عده‌ای شناخت را به علمی و عمومی تقسیم نموده‌اند. شناخت علمی، شناختی است که با امور عینی هماهنگ باشد، امور خارجی را توضیح دهد، با نظریات مستدل توافق داشته باشد، از منطق درونی برخوردار باشد، با دارا بودن جنبه‌های نظری بتواند مفاهیم و اصول را مطرح

سازد، ماده بوده و بر فرض‌های کم‌تری مبتنی باشد و بالاخره، به روز بوده و انسان را به مسایل و حقایق تازه آشنا سازد.

شناخت عمومی، شناختی است که بسیاری از مردم آن را پذیرفته و در قضاوت‌ها و اظهارنظرها از آن استفاده می‌کنند و دارای خصوصیتی مانند تقلیدی بودن، مبهم بودن، پایه منطقی نداشتن و قابل بررسی نبودن می‌باشد (شریعتمداری، ۱۳۷۰، ص ۴۷-۴۵). در تقسیم بندی دیگر، شناخت به حسی^۱، عقلی^۲ و عرفانی^۳ دسته‌بندی شده است. شناخت حسی، بر مبنای حس و ادراک حسی است؛ و شناخت عقلی بر مبنای عقل حاصل می‌شود، و مبنای شناخت عرفانی «دل» است.

منابع شناخت هم به دو دسته اولیه و ثانویه تقسیم می‌شود. منابع اولیه شامل حس و عقل و شهود است و منابع ثانوی، منابعی است که واسطه کسب شناخت می‌شود و شامل آداب، رسوم، سنت‌ها و مراجع یا متخصصان است (شریعتمداری، همان، ص ۵۲-۵۱).

ارزش شناخت

یکی از مباحث مهم در شناخت‌شناسی، بررسی ارزش شناخت است. در بحث ارزش شناخت دو نکته مورد توجه است: ۱- تعریف شناخت حقیقی؛ ۲- وسیله و معیار کسب آگاهی از حقیقی و مطابق با واقع بودن شناخت. نکته اول را با عنوان «ملاک شناخت» و دومی را با عنوان «معیار شناخت» مورد بحث قرار می‌دهند.

در مورد این‌که «حقیقت چیست»، نظرات مختلفی وجود دارد؛ عده‌ای حقیقت را همان اندیشه سودمند در حیات علمی انسان می‌دانند، که در این نگاه «سودمند بودن» مرادف «حقیقت بودن» است (نظریه تجربه‌گرایان). عده‌ای دیگر حقیقت را همان فکری می‌دانند که مردم یک زمان بر آن اتفاق دارند (نظریه پوزیتیویسم و به طور مشخص،

1. Sensational Cognition.
2. Rational Cognition.
3. Mystical Cognition.

اگوست کنت). بعضی دیگر، حقیقت را عبارت از ادراکی که در اثر برخورد دستگاه ادراکی با عالم خارج پدید می‌آید، می‌دانند. آن‌ها معتقداند در شناخت انسان، دستگاه عصبی و شیء خارجی با هم به طور اشتراکی نقش ایفا می‌کنند؛ به این معنا که شیء خارجی بر قوای ادراکی اثر می‌گذارد و از آن طرف، قوای ادراکی علاوه بر این که اثر می‌پذیرد، اثربخش نیز بوده و از خود عکس‌العمل نشان می‌دهد، در نتیجه، ادراکی که حاصل می‌شود علاوه بر این‌که متأثر از خارج است، با ساختار دستگاه ادراکی هم سازگار بوده و آن‌گونه است که طبیعت دستگاه عصبی آن را ایجاب می‌کند و حقیقت، معلول همین برخورد و تأثیر متقابل عالم خارج با دستگاه ادراکی است (نظریه برخی از نسیون) (ابراهیمیان، ۱۳۷۲، ص ۲۱۳).

اما دربارهٔ این‌که با چه معیاری می‌توان به شناخت و حقیقت دست یافت، نظریات متفاوتی وجود دارد که از جمله آن‌ها، نظریه حسی‌گرایان افراطی است که معتقداند معیار درستی و حقیقی بودن یک قضیه در تحقیق پذیری آن است و این امر از طریق حواس ظاهر امکان‌پذیر خواهد بود.

نظریه دیگر، نظریه عقل‌گرایان است که معیار شناخت و ابزار شناخت حقایق را بدهت عقلی می‌دانند. نظریه سوم، نظریه انسجام‌گرایی است^۱ که معیار درستی یک قضیه یا باور را در منسجم بودن آن با شبکه‌ای از قضایا یا باورها می‌داند. این گروه صرفاً انسجام قضیه‌ای با قضایای دیگر را در درون ذهن - و نه در خارج - جست‌وجو می‌کنند. گروه اول را پوزیتویسم، گروه دوم را عقل‌گرایان و گروه سوم را انسجام‌گرایان نام‌گذاری نموده‌اند.

شناخت‌شناسی

شناخت‌شناسی به عنوان یکی از قدیمی‌ترین مباحث فلسفی در کنار مابعدالطبیعه، فلسفه طبیعی، فلسفه اخلاق و فلسفه سیاسی در یونان باستان شکل گرفت و مراد از آن،

۱. هگل، برادلی و نرون کی از نظریه‌پردازان این گروه هستند.

مجموعه موضوعاتی است که از شرایط و انواع علم یا معرفت سخن می‌گوید. واژه شناخت‌شناسی، ترجمه اپیستمولوژی (epistemology) است که از دو کلمه episteme و logs یونانی گرفته شده است. کلمه episteme را در زبان انگلیسی به knowledge و در زبان عربی به «علم» ترجمه کرده‌اند. البته با توجه دقیق به دو کلمه episteme و knowledge اختلاف این دو روشن می‌شود. برای مثال، علم و معرفت به جزئیات - مانند علم به کلیات - مدلول کلمه knowledge است ولی در یونان باستان، واژه episteme فقط در علوم کلی به کار می‌رود (ملکیان، ۱۳۷۹، ص ۶). logs نیز به معنای تئوری است و چون epistemology در جست‌وجوی دانش یک علم است از این رو برخی به آن تئوری دانش نیز گویند. هم‌چنین چون به ارزش‌گذاری یک تئوری می‌پردازد به آن ارزش نیز گویند (کرخ^۱، ۱۹۹۵، ص ۷).

به عبارت دیگر، شناخت‌شناسی به درک و فهم ریشه، ماهیت و اعتبار دانش می‌پردازد. در شناخت‌شناسی بحث از رسیدن به واقع و درک حقیقت است؛ یعنی شناخت واقعیت آن‌چنان که هست. مهم‌ترین بحث در شناخت‌شناسی، یافتن ارزش شناخت است؛ یعنی دانستن این‌که میزان اعتبار شناخت چقدر است و تا چه اندازه، شناخت ما واقع نما می‌باشد. شناخت‌شناسی، علم شناخت انواع معرفت انسانی، مبادی، ابزار و ملاک ارزش‌یابی آن و تبیین توانایی در رسیدن به واقع است. برای درک بهتر شناخت‌شناسی، لازم است تفاوت میان سه علم روان‌شناسی ادراک، نفس‌شناسی و شناخت‌شناسی روشن شود.

روان‌شناسی ادراک این موضوع را مورد کاوش قرار می‌دهد که چه کنش و واکنش‌هایی در محدوده ذهن و نفس انسان رخ می‌دهد تا منجر به پدیده‌ای به نام ادراک شود (ملکیان، ۱۳۷۹، ص ۶).

هستی‌شناسی نیز عهده‌دار پاسخ به پرسش از مادیت یا تجرد ادراک و معرفت، جوهریت یا عرضیت آن و مانند آن است (ملکیان، همان، ص ۶).

اما شناخت‌شناسی نه موظف به تبیین انواع فعل و انفعالات برای حصول ادراک

است و نه در مقام بیان تجرد یا مادیت، جوهریت یا عرضیت ادراک حاصل شده می‌باشد، بلکه هدف اصلی آن روشن ساختن این مطلب است که آیا علوم ما مطابق واقع هستند یا نه. روس زاک^۱ معتقد است آنچه شناخت‌شناسی در پی آن است ساخت نوعی از فرایندهای تفکر، که با یک سیستم خاص سازگار شوند، یا ایجاد مجموعه‌هایی از عملیات قابل توجیه است که بتوانند به جای پیوندهای واقعی، بی‌واسطه بین نقطه آغاز و موضوع قابل بحث فرایندهای تفکر، جای داده شوند. به این ترتیب شناخت‌شناسی، جانشینی منطقی را در نظر می‌گیرد نه فرایندهای واقعی را (الوانی، ۱۳۷۹، ص ۱۱۳).

سیر تطور شناخت‌شناسی

همان‌گونه که ذکر شد، شناخت‌شناسی، تاریخچه‌ای به اندازه خود شناخت دارد. از زمانی که دانشمندان به خطاهای حواس پنج‌گانه پی بردند، بحث شناخت‌شناسی به عنوان شیوه ارزش‌گذاری شناخت نیز مطرح گردید. به عنوان نمونه، ارسطو با ارایه تعریف قوانین منطقی به عنوان ضابطه درست اندیشیدن و استدلال کردن، به طرح این موضوع پرداخت. این کار باعث شکوفایی ارزش و ادراکات حسی و عقلی شد و تازمانی که دوباره بحث شک‌گرایی در اروپا مطرح گردید، ادامه داشت.

اما در یک دسته‌بندی مشخص، تاریخچه شناخت‌شناسی به سه دوره یونان باستان، دوره مدرن و دوره معاصر تقسیم می‌شود که فیلسوفان نماینده این سه دوره به ترتیب عبارت‌اند از: ارسطو، جان لاک و کواین^۲. هر یک از این دوره‌ها و هر کدام از این فیلسوفان، نظریه خاصی درباره شناخت داشته و جواب خاصی به شک‌گرایان می‌دهند. میان نظریه ارسطو و کواین، تفاوت بسیاری است و می‌توان نظریه لاک که شناخت‌شناسی معاصر را مطرح و در آن به علوم جدید توجه نموده است، واسطه میان نظریه ارسطو و کواین دانست.

1. Roszak.

2. Quine.

هر یک از این سه، از زاویه دید خاصی (پارادایم) به موضوع شناخت می‌نگرند. از دید لاک، الگوی شناخت، فیزیک نیوتن است و از نظر کواین، الگوی شناخت در نظریه اینشتاین یافت می‌شود. به نظر می‌رسد شیوه تفکر ارسطو خیلی طبیعی است؛ دیدگاه لاک هنوز دارای یک بعد شهودی است و در ظاهر، دیدگاه کواین قابل فهم نیست. ارسطو برای کسب شناخت، نقش کم‌تری به تجربه می‌داد؛ لاک برای تجربه نقش بیش‌تری قایل بود و کواین هم محتوا و هم صورت را به تجربه وابسته می‌دانست (ملکیان، ۱۳۷۹، ص ۱۵-۳).

در این جا، تفاوت شناخت‌شناسی یونان باستان با شناخت‌شناسی جدید در غرب مشخص می‌شود. این تفاوت‌ها به شرح زیر است:

۱- به سبب تأثیر از روحیه تجربه‌گرایی، شناخت مورد توجه شناخت‌شناسان جدید معرفت و ادراک حسی^۱ است، در حالی که از دیدگاه شناخت‌شناسان باستان هم چون افلاطون، ادراک حسی هیچ‌گونه نقشی در حصول معرفت و علم نداشته و متاعی است که در بازار ظن و گمان مورد تعامل قرار می‌گیرد.

۲- شناخت‌شناسان باستان به فهم عادی و متعارف^۲ بشر اهمیت نمی‌دادند، بلکه در پیرامون مسایلی که فراتر از فهم عادی بوده است، سخن می‌گفتند؛ اما در شناخت‌شناسی جدید، قضایای جزئی‌تر و متعارف در کنار قضایای کلی و دور از فهم عادی قرار گرفته و به طور یکسان مورد محاکمه عقل واقع می‌شوند (ملکیان، همان، ص ۸-۱).

شناخت‌شناسی سازمانی

شناخت‌شناسی، سابقه چندانی در علم سازمان و مدیریت ندارد. اگر چه به طور گسسته و غیرنظام‌مند بحث شناخت‌شناسی در نوشته‌های مدیریتی مطرح شده است،

1. Pereseption.

2. Common Sense.

اما در دو دهه اخیر موضوع شناخت‌شناسی سازمانی^۱ مورد توجه اندیشمندان مدیریت قرار گرفته است.

شناخت‌شناسی سازمان درستی یا نادرستی تئوری‌های سازمان را بررسی و وزنی برای آن تعیین می‌کند. تی‌یر شناخت‌شناسی سازمان را نوعی فرایند تصمیم‌گیری مشخص برای توجیه حقایق در یک جامعه خاص می‌داند. به این ترتیب هر گونه شناخت‌شناسی را یک تئوری سازمان و در مقابل، هر تئوری سازمان را نیز نوعی شناخت‌شناسی می‌داند (الوانی، ۱۳۸۰، ص ۱۰۸).

تی‌یر از مفهوم انقلاب‌های علم کون^۲ استفاده می‌کند و معتقد است فقط شناخت‌شناسی می‌تواند در هر زمان معین فعالیت کند. از این رو تئوری غالب سازمان را تئوری سلسله مراتب دانسته و نتیجه می‌گیرد که اگر کسی سلسله مراتب را به عنوان مفهومی معین و ضروری بپذیرد، به طور ضمنی شناخت‌شناسی مبتنی بر عینیت را پذیرفته است (الوانی، همان، ص ۱۱۰).

وی اعتقاد به یکی بودن تئوری سازمان و شناخت‌شناسی دارد؛ به این معنا که می‌توان جهانی ساخت که عینیت و ذهنیت را با هم در نظر گرفت. در پاسخ به تی‌یر باید گفت، اگر شناخت‌شناسی را - طبق تعریف - نوعی نقد علمی بدانیم که به بررسی تئوری‌ها می‌پردازد، پس شناخت‌شناسی سازمان نیز به نقد تئوری‌های سازمان پرداخته و درستی یا نادرستی آن را بررسی می‌کند. در این صورت، حوزه بحث این دو متفاوت بوده و شناخت‌شناسی سازمان موضوعی غیر از تئوری سازمان خواهد بود. در شناخت‌شناسی سازمان مجموعه مفاهیم و تئوری‌هایی منظور است که در قالب مسایل و سؤالات ذیل مطرح می‌باشد:

چرا و چگونه افراد داخل سازمان وارد دانستن می‌شوند؟

چرا و چگونه سازمان‌ها، به عنوان یک واقعیت اجتماعی، وارد دانستن می‌شوند؟

چه معیاری برای دانش افراد و سازمان وجود دارد؟

1. Organizational Epistemology.

2. Kuhn.

چه چیزی مانع از توسعه دانش سازمان است؟

برخی از اندیشمندان لازمه پرداختن به شناخت‌شناسی سازمان و پاسخ‌گویی به سؤالات مورد اشاره را استفاده از «نظریه شناختی»^۱ می‌دانند که همان شناخت‌شناسی سنتی بوده و موارد ذیل را شامل می‌شود:

کارکردها و ماهیت مغز انسانی چیست؟

ماهیت دانش و اطلاعات چیست؟

کارکرد ارتباطات و اطلاعات در سازمان‌ها چیست؟

توسعه شناخت‌شناسی موجب توسعه علمی همانند علم عصب‌شناسی، زبان‌شناسی، روان‌شناسی، مردم‌شناسی، فلسفه، بیولوژی، تئوری سازمان و علم رایانه شد، که عمدتاً توسط هربرت سایتون و ماروین مینسکی^۲ آرایه شده است (کرخ، ۱۹۹۵، ص ۱۱).

فرض و فکر اصلی در شناخت‌شناسی شناختی همان «حضور‌گرایی» یا علم حضوری^۳ به جای علم حصولی است (بحثی که افلاطون در رابطه با توانایی عقل و تصویر ذهنی عقل از مُثُل داشته است).

در شناخت‌شناسی شناختی فرض بر آن است که «مغز انسانی» به راه‌های مختلف، توانایی انعکاس واقعیت را دارد. در این جا میزان درستی و رسیدن به حقیقت، به میزان توانایی مغز و تصویر ذهنی شخص از درک تصویر خارجی بستگی دارد. بنابراین، در نظریه شناختی نقشه‌های ذهنی مبنای درک واقعیت و حقیقت است. طبق نظر شناخت‌گرایان، سازمان یک ابزار داده - ستانده است که اطلاعات را از محیط بیرون دریافت و آن‌ها را پردازش و آرایه می‌کند. از نظر آنان، سازمان مانند رایانه است و اساس کار آن همانند رایانه و مغز انسان، استدلالی و منطقی است. بنابراین، سازمان مانند رایانه، اطلاعاتی از بیرون می‌گیرد - که ممکن است واقعیت نباشد - و پس از پردازش آن، به شکل منطقی سعی در حل مسئله و حداکثر سازی مطلوبیت آن دارد.

1. Cognitive Theory.

2. Marvin Minsky.

3. Representative.

نقطه مقابل نظریه شناختی، نظریه ارتباطی است که در دهه ۱۹۷۰ مطرح شده است و مبنای یادگیری در آن، مغز و اجزای تشکیل دهنده آن و ارتباط بین این اجزا است. بر خلاف نظریه شناختی که در آن، تصورات از بیرون به درون، مبنای یادگیری است. بر اساس نظریه ارتباطی، مغز به عنوان شبکه‌ای از عناصر (اعصاب) است که با هم در تعامل هستند و نتیجه آن قوانین یادگیری است. دونالد هب^۱ معتقد است یادگیری انسانی نتیجه ارتباط فعال بین عناصر مغز (اعصاب) است. اگر دو عصب هم زمان فعال باشند ارتباط آن‌ها با هم قوی است و اگر آن دو غیر فعال باشند ارتباط ضعیف است. در نظریه ارتباطی، همانند نظریه شناختی، پردازش اطلاعات صورت می‌گیرد، ولی تفاوت آن با نظریه شناختی در این است که پردازش اطلاعات تنها نتیجه محرکات بیرونی فرض نمی‌شود بلکه علاوه بر آن، نتیجه محرکات درون مغز نیز هست.

با توجه به خصوصیتی که ذکر شد، نظریه ارتباطی کمک شایانی به درک دانش سازمان می‌کند. این نظریه ما را به سازمان‌های خود مدار که یک واقعیت اجتماعی بوده و مانند شبکه‌ای با هم در ارتباط و تعامل است رهنمون می‌سازد. در این رابطه سیستم‌های خود تولید^۲ مطرح است، که در راستای نظریه ارتباطی، اما متفاوت با آن می‌باشد. نظریه خود تولید، سیستم‌های زنده‌ای را بررسی می‌کند که به طور دائم حالت خود تولید و خود بازسازی داشته و بر حسب فرایندهایی به وجود آمده‌اند، نه بر اساس ارتباط با محیط - نظریه شناختی - و نه بر حسب تعامل اجزا و عناصر - نظریه ارتباطی (کرخ، ۱۹۹۵، ص ۳۳). از این رو عناصر سیستم به حالت بده - بستان به محیط وابسته نیستند، بلکه هر چیزی که سیستم نیاز به تولید آن دارد در سیستم موجود است. برخورداری از این خواص، نشان‌گر تفاوت بین این نظریه و نظریه شناختی و ارتباطی است.

نظریه سیستم‌های خود تولید به ویژگی‌های سیستم‌های زنده که به طور دائم در حال نوسازی خود هستند تا از این طریق بتوانند ساختار خود را حفظ کنند نیز توجه دارد

1. Hebb.

2. Autopoietic Systeme.

(کرخ، همان، ص ۳۵).

یک سیستم خودتولید، کلیت واحدی^۱ است که اجزای آن در حال تعامل با هم هستند. ویژگی های یک سیستم خودتولید عبارت است از: استقلال، باز و بسته بودن هم زمان، خودمرجعی و مشاهده (کرخ، همان، ص ۳۷). ویژگی خودمرجعی^۲ به این معنا است که سیستم از طریق آن امکان را می یابد طبقه خاصی از سیستم ها را از طریق عملکرد آن ها تشخیص دهد. در خودمرجعی، دانش توسط خود سیستم که ساختار و عملکرد آن سیستم را متأثر کرده، حاصل می شود. خودمرجعی از ویژگی خودسازمان دهی که ویژگی تمامی موجودات زنده است ریشه گرفته است. ما از طریق این ویژگی از تجربیات و دانش قبلی خود استفاده و به آن رجوع می کنیم. خودمرجعی روشی است که با استفاده از آن، دانش قبلی با دانش امروز و دانش امروز با دانش فردا تطبیق داده می شود و بر همدیگر تأثیر می گذارند.

سیر تطور شناخت شناسی سازمانی

شناخت شناسی سازمانی به سه دوره سنتی، نوین و فرانونین تقسیم می شود و در هر یک از دوره ها بر مبنای فکری خاصی استوار است.

دوره سنتی به قبل از قرن نوزدهم برمی گردد و مبنای شناخت در آن، منطق ارسطویی است؛ یعنی رویکرد سنتی گرایان صرفاً ذهنی است و شناخت و کشف یک واقعیت عینی توسط یک دانشمند (پدیدارشناسی در سازمان) را جدای از خود او می دانند. مبنای شناخت شناسی آنان نظریه شناختی است که ذهن انسان را عامل درک واقعیات و حقیقت می داند. منطق عقلی آنان نیز بر تعقل جوهری یا ارزشی بنیان نهاده شده و اساس نظریه های اجتماعی و سازمانی بر این پایه استوار است.

تئوری هایی که در این جا مطرح است، تئوری های خالص^۳ - یعنی خالص از عمل -

1. Unity.
2. Self-Referential.
3. Pure Theory.

می‌باشد. در این دوره بیش‌تر یک تفکر و اندیشه عمیق^۱ حاکم است. ارسطو در این جا واژه «دانش ناب»^۲ را به کار می‌برد.

اما در دوره نوین - که از نیمه قرن نوزدهم مطرح شده است - مبنای شناخت بر پایه تجربه و مشاهده استوار می‌باشد. در این دوره شناخت‌شناسی سازمان بر پایه عمل و مشاهدات استوار بوده و روش‌های علمی به معنای تجربه مستقیم و مشاهده و آزمایش مطرح می‌گردد. روش فکری در این دوره یک روش پوزیتویسم^۳ است و بر واقعیات تأکید می‌ورزد. اگوست کنت - که از بنیان‌گذاران مکتب پوزیتویسم است - معتقد است هر چیزی که عمل صرف است می‌تواند قابلیت تئوری‌پردازی داشته باشد؛ در غیر این صورت، به درد تئوری نمی‌خورد. چارلز ساندرز پیرس و ویلیام جمیز - بنیان‌گذاران مکتب پراگماتیسم در آمریکا - نیز معتقداند معنی هر فکر و تصویری از بررسی نتایج به دست می‌آید (جمیز، ۱۳۷۰، ص ۱).

تأکید عمده این گروه بر واقعیت بیرونی رفتار افراد در سازمان بوده و شناخت را از طریق عینیت بیرونی و مشاهده امکان‌پذیر می‌دانند. آنان ضمن این‌که نظریه شناختی را باور دارند، بر نظریه ارتباطی نیز تأکید ورزیده و معتقداند یادگیری انسانی نتیجه ارتباط ذهن انسان با محیط بیرون است.

عقلایی بودن شناخت و شناخت عقلایی از ویژگی‌های برجسته دیدگاه نوین است که در آن، تصمیمات متکی بر واقعیات و دانش است. منطق عقلی آن‌ها بر پایه تعقل ابزاری^۴ است که توضیحی محدود و نارسا از پدیده‌ها ارائه داده و تنها هدف کاربردی بودن و مفید واقع شدن را دنبال می‌کند (الوانی، ۱۳۷۰، ص ۳۹۵). نظریه‌پردازانی مانند آدام اسمیت، چارلز بابیج، هنری مایول، فردریک ونیسلو تیلور در این دسته قرار دارند. دوره سوم (فرانویین) که در اواخر قرن بیستم ظهور نمود، مبنای جدیدی در شناخت‌شناسی سازمانی ارائه داد که در آن مفهومی فراتر از «عقلانیت» وجود دارد.

1. Contemplatic.
2. Pure Knowledge.
3. Positivism or Pragmatism.
4. Instrumental Rationality.

رویکرد فرانویین‌گراها اگر چه همانند نوین‌گرایان به نظریه ارتباطی تأکید می‌ورزند، اما گستره آن را وسیع‌تر می‌دانند. به عنوان مثال، آنان تصمیمات را بر مبنای ارزش‌ها، احساسات و مرجحات افراد استوار می‌دانند و تنها در مرحله ثانوی به ملاحظات منطقی و تجربی اهمیت می‌دهند (ایتزیونی، ۱۹۹۸).

گرایش آنان به سمت منطقی عقلی مبتنی بر تعقل جوهری است و پدیده‌ها را به طور چندوجهی مورد توجه قرار می‌دهند (در این گروه نظریه‌پردازانی مانند آلفرد کورژسبکی، نوربرت وینز، لودیک ون‌برتalanفی و چستر بارنارد قرار دارند). رویکرد فرانویین پلی بین دو رویکرد قبلی است و شناخت در آن ترکیبی بین محتوا و عمل می‌باشد. به عبارت دیگر، در این رویکرد هم از روش قیاسی^۱ و هم استقرایی^۲ استفاده می‌شود و شناخت سازمانی در آن شیفت مستمری از کل به جزء و از جزء به کل است. بنابراین، رویکرد فرانویین نگاه جدیدی به مسئله شناخت‌شناسی سازمانی داشته و از این نظر تفاوت بنیادی با دیگر رویکردها دارد. دو تفاوت مهم آن با رویکرد نوین عبارت است از:

۱- دیدگاه نوین بر پایه تحلیل و توصیف بنا نهاده شده است و از این طریق به شناخت سازمان می‌پردازد و چون در تحلیل موضوعات به منظور شناسایی باید خرد شود، دید خرد و تخصصی مانع داشتن یک دیدگاه کلی و جامع می‌شود؛ در حالی که دیدگاه فرانویین تأکید بر ترکیب و طرح سازمان دارد و همین نکته ایجاب می‌کند تا محقق در این زمینه از دیدگاه کلی و فراگیر برخوردار باشد.

۲- در رویکرد اثبات‌گرا بر یک بعدی بودن هر پدیده تأکید می‌شود و در شناخت واقعیات و علت و معلول‌ها فاقد سعه نظر و دیدگاه چندبعدی است؛ اما پژوهش‌گران دانش فرانویین، به طور عموم طرفدار نظرات چندبعدی و چندجانبه در شناخت هستند (کهن، ۱۳۷۲، ص ۱۹۲).

1. Phenomenology Theory.

2. Deductive.

رویکردهای مطرح در دوره فرانویین

۱- رویکرد پدیدارشناسی^۱

این رویکرد نگاه جدیدی را در شناخت پدیده‌ها ایجاد کرده است و با بررسی، تحقیق و شناخت مستقیم و بی‌واسطه پدیده‌ها، به شناخت ماهیت پدیده‌ها بدون دخالت نظریه‌های قبلی می‌پردازد. پدیدارشناسی یک جنبش فلسفی است که شناخت پدیده‌ها را در گرو شناخت تجربه درونی ذهن‌هایی می‌داند که درگیر آن پدیده‌ها هستند و قادر است به علوم انسانی مبنایی استوار ببخشد (الوانی، ۱۳۷۸، ص ۷).

در پدیدارشناسی بحث از شناخت دقیق واقعیت‌ها و عوالم اجتماعی و چگونگی انطباق آن با مفاهیم ذهنی و نظری است. از این رو مسئله «معنا» در پدیده‌شناسی بسیار مهم است، زیرا در برگردنده نگرش و تعمق آگاهانه فرد به تجربیات خویش است. اصولاً در پدیده‌شناسی، تحویل علوم انسانی به علوم طبیعی نفی شده و هرگونه تلاش در جهت تعمیم‌گرایی‌های فیزیکی به روان‌شناسی انسان و به طور کلی علوم انسانی مردود شمرده شده است (الوانی، ۱۳۷۸، ص ۱). البته این به آن معنا نیست که از علوم طبیعی در شناخت انسان استفاده نمی‌شود، بلکه در پدیدارشناسی موضوع دو بخشی بودن انسان و این‌که انسان دارای یک بخش کاملاً فیزیکی (قابل بررسی مانند هر عضو فیزیکی) و یک بخش روانی و ذهنی (غیرقابل مشاهده و آزمایش عینی) است مردود شمرده شده است (الوانی، همان، ص ۱۳).

اما این‌که این رویکرد چه کمکی به ما در علوم سازمان و مدیریت می‌کند باید گفت پدیدارشناسی برخورد متداول با تئوری‌های سازمان و مدیریت را برخوردی سست و تردیدآمیز می‌خواند. از دیدگاه پدیدارشناسی، سازمان‌ها به عنوان برساخته‌های اجتماعی، برای افراد مختلف مکانی گوناگون داشته و ارایه یک مفهوم جهان شمول و کلی از آن مسیر نیست. در پدیده‌شناسی، سازمان و نهادهای اجتماعی را باید از دیدگاه

1. Inductive.

بازیگران آن‌ها توصیف کرده و به طور مستقیم و بی واسطه به درک پدیده‌ها پرداخت (الوانی، ۱۳۷۸).

۲- نظریه فعالیت و عمل^۱

این نظریه نیز از جمله رویکردهای مطرح در شناخت‌شناسی مدیریت می‌باشد که شناخت رفتار انسان را ناشی از شناخت او در محیط خود دانسته و می‌کوشد نقش مشارکت فعال فرد و جامعه را در مسئله شناخت بیان کند (کرنو^۲، ۱۹۹۷، ص ۱). این نظریه بر خلاف نظریه رفتاری^۳، رفتار انسان را از سطح حیوانی و واکنشی به سطح خودآگاه ارتقا می‌دهد. نظریه عمل و فعالیت از نظریه‌های انتقادی است که جایگزین نظریه رفتار شده است. در نظریه رفتار بیشتر به جنبه‌های حیوانی انسان توجه شده است و او را صرفاً صاحب رفتار - که واکنشی در برابر محرک‌های بیرونی است - می‌داند و نه صاحب عمل. در این نظریه انسان فقط به آزمایش‌ها و محرکاتی که از بیرون بر او وارد می‌شود پاسخ می‌دهد؛ مانند آزمایش‌های پاولوف. از این رو انسان در حد یک حیوان و ترموستات تنزل داده شده است. اما در نظریه عمل و فعالیت، رفتار انسان ارادی و بر اساس شناخت او نسبت به محیط و اطراف خود و نیز بر اساس روابط علی و معلولی است. البته بین نظریه فعالیت و نظریه عمل نیز تفاوت‌هایی وجود دارد؛ اول آن‌که، در نظریه عمل روابط علی و معلولی قابل تشخیص است، اما در نظریه فعالیت به دلیل پیچیدگی موجود روابط علی و معلولی قابل تشخیص نیست. دوم آن‌که، روابط حاکم در نظریه عمل، درونی است اما در نظریه فعالیت، این روابط بیشتر بیرونی است. سوم آن‌که، در نظریه عمل، رفتار تحت تأثیر فعالیت‌های ذهنی قرار می‌گیرد و دیدگاهی جامع و همه‌سونگر ارائه نمی‌دهد و یادگیری در آن فقط نشأت گرفته از ذهن و درون انسان است، اما در نظریه فعالیت، یادگیری برگرفته از ذهن و در تعامل با محیط است. و نهایت آن‌که، سطح نظریه عمل فردی است اما سطح نظریه فعالیت، اجتماعی است.

1. Action & Activity Theory.

2. Karnoe.

3. Behavior Theory.

نظریه فعالیت، رابطه انسان با جامعه را به عنوان عامل فرهنگ در نظر می‌گیرد و انسان با محیط افراد با هم دیده می‌شوند و عمل فرد زائیدهٔ این مرادوه و تعامل است. با استفاده از این نظریه سازمان‌ها به مثابه سیستم‌های فعالیت در نظر گرفته می‌شوند، زیرا:

۱- افراد در سازمان‌ها فقط فکر نمی‌کنند، بلکه در مجموعه‌های کاری به طور جمعی و گروهی عمل می‌کنند؛ ۲- فرهنگ و اندیشه انسانی با هم در ارتباط مستقیم می‌باشند؛ ۳- سازمان‌ها با مشارکت فعال انسان‌ها حیات و دوام پیدا می‌کنند؛ ۴- سازمان‌ها مجموعه‌ای از فعالیت‌های مشابه و متفاوت هستند که به طور طبیعی در آن‌ها تضاد وجود دارد. نظریه فعالیت با تحلیل این تضادها، به بهترین شکل آن‌ها را سازمان می‌دهد. در شناخت‌شناسی فرامردن نیز رویکردهای دیگری همانند رویکرد نسبی‌گرایی، بین‌الذاتانی و نظریه شناختی مطرح است که به منظور رعایت اختصار، خواننده را به متون مربوطه ارجاع می‌دهیم.

نتیجه‌گیری

همان‌طور که اشاره شد، به‌رغم سابقه طولانی شناخت‌شناسی، که تاریخی به اندازه تاریخ علم دارد، شناخت‌شناسی سازمانی به شکل نظام‌مند آن، زمان زیادی نیست که در علوم مدیریت مطرح شده است. این مسئله در دوره‌های مختلف با دیدگاه‌های فکری متفاوت به بحث گذاشته شد؛ اما به صورت یک دانش علمی، در دو دوره نوین و فرانونین مطرح گردید. در نگاه فرانونین، شناخت پدیده‌ها ترکیبی از ذهن و عمل است و رویکرد بین‌الذاتانی در شناخت پدیده‌ها مورد تأکید است. در این رویکرد ارتباط بین تعقل جوهری و تعقل ابزاری مورد توجه بوده و استفاده از سیستم‌های خودتولید، سیستم‌های زنده و نیز وجود خاصیت خودمرجمی در سیستم‌های سازمانی موجب پیوند دانش‌های قبلی با دانش فعلی و آینده می‌شود. هم‌چنین، شناخت ماهیت پدیده‌ها و رفتار سازمانی بستگی به توجه به جنبه‌های مختلف فیزیکی و ذهنی صاحب رفتار دارد. از این رو در دنیای پیچیده امروز الگوی شناخت فرانونین می‌تواند در مورد سازمان‌ها راه‌گشا باشد.

مآخذ

- ۱- آلن لف چالمرز، چیستی علم، درآمدی بر مکاتب علم‌شناسی فلسفی، ترجمه سعید زیباکلام (چاپ اول: تهران، انتشارات سمت، ۱۳۷۸).
- ۲- ابراهیمیان، سیدحسین، معرفت‌شناسی از دیدگاه فلاسفه اسلامی و غرب (قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۲).
- ۳- الوانی، سیدمهدی، پدیدارشناسی مبنایی برای پژوهش‌های علوم انسانی (تهران، مجله تحقیق در علوم انسانی، ۱۳۷۸).
- ۴- الوانی، سیدمهدی، مدیریت عمومی، (چاپ پانزدهم: تهران، نشر نی، ۱۳۷۹).
- ۵- الوانی، سیدمهدی و دانایی فرد، حسن، گفتارهایی در فلسفه تئوری‌های سازمان دولتی (تهران، انتشارات صفار، ۱۳۸۰).
- ۶- ام.ک. فورت، نظریه شناخت، ترجمه فرهاد نعمانی و منوچهر مناجیان (تهران، نشر سیمرغ، ۱۳۵۵).
- ۷- شریعتمداری، علی، شناخت (تهران، نشر پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۷۰).
- ۸- کانت، ایمانوئل، سنجش خردناب، ترجمه میرشمس الدین ادیب سلطانی (تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۱).
- ۹- گونل کهن، تئوری‌های سازمان و مدیریت، ج ۱ (تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۲).
- ۱۰- ملکیان، مصطفی و هاوون، لگن، میزگرد معرفت‌شناسی، مجله ذهن، فصلنامه تخصصی معرفت‌شناسی و دانش‌های هگن، سال اول، شماره اول، ۱۳۷۹.
- ۱۱- ویلیام، جیمز، پراگماتیسم، ترجمه عبدالکریم رشیدیان (تهران، انتشارات انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰).
- 12- Etzioni.A., "The Moral Dimension: Toward New Economics" (New York, The Free press, 1998).
- 13- Krogh, Geory Von and Gohan Roos, "Organizational Epistemology" (London, Macmilan Press, 1955).

14- Karnoe, Peter, Only in Social Action. the American Behavioral Scientist, Thov Sand Oaks, Feb, 1977.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی